

آسمان شیراز در شب دیدنی است.
 در شب آسمان تیره، ستاره باران است.
 آرش ستاره‌ای را در آسمان دید او ستاره را با شادمانی به مادرش نشان داد.
 مادر با دوربین ستاره را دید. ستاره نورانی بود.
 برادر آرش در رشت آتش نشان است.
 آرش با مادرش از شیراز تا رشت در ماشین نشسته بودند.
 آنان در مسیر آرامش داشتند.
 در مسیر آب نبات آناناسی نیز داشتند.
 مادر آرش تشنه بود. آنان نوشیدنی نداشتند.
 زنی ناشناس، شیشه‌ای از شربت سیب را به آنان داد.
 شربت شیرین بود. مادر شربت شیرین دوست نداشت.
 آرش دانشمند است. او ستاره‌شناس است.
 آرش آدم با ارزشی است.
 آرش با مادرش به رشت رسیدند.
 او نشانی از برادرش نداشت.
 مادر به مردی اشاره داشت. آن مرد آشنا بود.
 آرش با شادی برادرش را دید. او برادرش را دوست دارد.



علوی



بیم خانواده جان و نظر



پایه:

موضوع:

تاریخ:

نام و نام خانوادگی:

هدف:

مادرم ساناز نام دارد.

مامان ساناز، زنی تیره، باایمان است.

او با سوزن دانتن با رومیزی می‌دوزد. سوزن تیز است.

دیروز بابا در بازار بود. او با اسباب‌بازی، سیب‌زمینی، سبزی آمد.

او در زیرزمین میز می‌سازد. آن میز، سبز است.

برادرم سینا، در مازندران سرباز است. او تیر می‌اندازد.

من با سنشور ساز می‌زنم.

نازنین با من دوست است.

زنبور آمد، زرد بود. زنبور نازنین را زد.

او بازو درد دارد. مادرم او را دارو داد.



باز خورد:

Blank space for writing the student's name and class.





زیستان بود. برادرَم از اداره آمد.

راننده‌ای ساده، با بسته‌ای از مَرز آمد.

دَر بسته، نامدای از نادر بود.

نادر دوستِ برادرَم است.

او دَر مَرز سرباز است.

نادر رَزمنده‌ای با ایمان است. دَر مَرز تیر می‌اندازد.

تَاسِ سودابه با نادر مَسعود بود. سودابه مادرِ نادر است.

مادرِ نادر ترسیده بود. نادر زنده است؟

متن نامه این بود:

«مادرَم، آرامم، مَن زنده‌ام.

مَن ایران را دوست دارم. سَرزمینِ ما زیبا است.

ما آماده‌ایم تا ایرانِ زیبا را آزاد سازیم.

ما تا ابد می‌ایستیم تا ایران را آباد سازیم.»

مادرِ نادر بوسه‌ای بر نامه زد.

نادر زنده بود!



بازخورد:

Blank space for student response.

